

شہید امر اللہ عالی پور



از بشارت علی
سامانہ جامع سہارن و دوہڑا شہید استان بوشهر

نام پدر	موسی
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۷/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۲/۲۸
محل شهادت	سردشت
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	زیارت ساحلی

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید امرالله عالی پور فرزند موسی در سال ۱۳۴۵ در روستای زیارت ساحلی در خانواده ای مستضعف و متدین چشم به جهان گشود. انتخاب نام وی توسط یکی از علمای روستا به نام شیخ محمد حسین سلیمانی صورت گرفت.

ایشان در سن هفت سالگی برای آموختن علم روانه مدرسه گردید، مدرسه ای که به دلیل نبود فضای آموزشی مناسب در یکی از خانه های محقر روستا دایر بود. ولی بعد از دو سال تحصیل به علت فقر خانوادگی از نعمت سواد بی بهره ماند و مجبور شد که در کشاورزی و ماهیگیری جهت امرار معاش خانواده، پدر را یاری کند.

ایشان دارای اخلاقی نیکو و پسندیده بودند و با مردم روستا رفتار و برخوردی شایسته داشتند. او شخصی آرام و با وقار بود و برای پدر و مادر خود احترام بسیاری قائل بود.

با اوج گیری انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) در تظاهرات شرکتی فعال داشت و برای به ثمر رسیدن انقلاب لحظه ای غفلت نمی کرد و با شروع شدن جنگ تحمیلی در بسیج سپاه پاسداران ثبت نام نمود و شبها به حراست می پرداخت تا اینکه در تاریخ ۱۵/۵/۶۴ جهت خدمت سربازی به کرمان اعزام شد و در آنجا به مدت سه ماه آموزش به تهران اعزام گردید و سپس به پادگان پسوه کردستان منتقل شد و در آنجا در شرائط سخت جوی کردستان مشغول به خدمت شد.

بعد از آخرین مرخصی خود از کردستان انتقالی گرفت و به سردشت ارومیه نقل مکان کرد و در تاریخ ۲۸/۲/۶۵ در سحرگاه هشتم ماه مبارک رمضان که برای تناول سحری درخواستی بود بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سرش به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

پدر ایشان موسی عالی پور نام دارد که از سنین ۱۵ سالگی جهت امرار معاش به یکی کشورهای حاشیه خلیج فارس سفر می نمود. موقعی که از آنجا برمی گشت در طول این مدت به کار کشاورزی و صیادی مشغول می شد. مادر ایشان زینب بابلی از زنان زحمت کش روستا می باشد که پا به پای همسر جهت امرار معاش خانواده تلاش می کند. حاج موسی در سن بیست سالگی ازدواج نموده و حاصل این ازدواج سه دختر و چهار پسر می باشد که شهید دومین فرزند خانواده می باشد که شهادت ایشان باعث سعادت و افتخار والدینش گردید.

ایشان فردی خوش برخورد و خوش اخلاق بود و بسیار ایمان محکمی داشت بطوری که در هر شرایطی سعی می کرد نماز خود را اول وقت بخواند و اجازه نمی داد فضیلت نماز اول وقت را از دست بدهد.

حرفهای شوخ می زد و سعی می کرد با خوش خلقی خود غم را از چهره دوستان دور کند و آنها را شاد نماید. به صله رحم اهمیت بسیار زیادی می داد و زمانی که در روستا به سر می برد به همه اقوام و دوستان و خویشان سر می زد.

زمانی که با دوستان خود دور هم جمع می شدند برای آنها از جبهه تعریف می کرد و همچنین دوستان و رفقا را به جنگ و جهاد دعوت می نمود و می گفت که وظیفه ماست که از قرآن و اسلام و ناموس خود دفاع کنیم و اجازه ندهیم انقلاب به دست نااهلان بیافتد.

اودر کارهای خانه به والدین خود کمک می کرد ، بخصوص در کارهای بیرون از خانه نیز پا به پای پدر خود جهت امرار معاش در کار و تلاش بود .

ایشان فردی خوش غیرت بود ونسبت به دوستان خود تعصب خاصی داشت اگر یکی ازدوستانش دچار مشکلی می شد با هر سختی که بود در پی حل آن برمی آمد ومی گفت از انصاف به دور است که من راحت بخوابم و دوستم در سختی باشد تا آنرا برطرف نمی کرد ، آرامش پیدا نمی کرد .

ایشان در فعالیت های بسیج نیز شرکت می نمود و بسیار علاقه نشان می داد و در کارهای فنی نیز مهارت داشت و ایشان که برق کار بودند برق مسجد روستا را خودشان برق کشی نمودند در مورد رفتار ایشان با دوستان طوری بود که هیچ وقت کسی از وی ناراحت نمی شد ، یا حرف بد به میان نمی آورد .

علاقه وی به جبهه و جنگ و شهادت باعث شده بود که بعد از هربار مرخصی همه را به جهاد در راه خدا تشویق می کرد و خود نیز بدون هیچ درنگی راهی جبهه می شد تا همانطور که خود گفته بود اسلام را زنده نگه دارد به این امید که توانسته باشد ادای وظیفه کرده باشد و صدای این انقلاب به گوش تمامی جهانیان برسد تا آنها نیز بیدار شوند و از سیطره ظلم خارج شوند و به اسلام ناب محمدی روی آورند .

خاطرات

یادم می آید که شهید تازه از دوره آموزش سربازی برگشته بود و خودش تعریف می کرد من چون قدی بلند و پاهای بزرگی داشتم در انبارپادگان که لباس و پوتین می دادند هرچه گشتم یک پوتین به اندرزه ی پایم پیدا نکردم و بعد مجبور شدم که آنرا از شهر تهیه کنم .

در شب شهادت نیز ، یکی از همزمانش که با هم نگهبانی می دادند و پست ها نزدیک به هم بود ، تعریف می کرد که یک ساعت مانده بود که پست نگهبانی عوض شود در همین لحظه صدای خمپاره ای را شنیدم که نزدیک پست شهید زمین خورد و بلافاصله بعد از اصابت خمپاره شهید را صدا زدم که امرالله سالم هستی که شهید جواب داد بله . بعد از چند دقیقه به آن محل نزدیک شدم ، دیدم که امرالله عالی پور شهید شده اند چون زمانی که خمپاره به زمین اصابت کرده بوده ایشان ایستاده بودند و ترکش خمپاره به گلوش خورده بود و در همان لحظه که جواب داده بود ، سالم بوده است ولی به علت اینکه خون زیادی از ایشان رفته بود ، شهید شدند .

دوست شهید



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران